



۲۰۱۷/۰۶/۱۰



بشیر احمد زکریا

شهزاده افغان

و

دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده : پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمه

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوایم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دری و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء :

به ملت شریف افغان

فصل چهارم

در اوائل سال ۱۸۳۷م امپراتور رنجیت سینگه بعد از الحاق پشاور، ستر درستیز جنرال هری سینگه نلوه^۱ را به معیت لشکر ۸۰۰۰۰ نفری مدرن خود بخاطر فتح افغانستان فرستاد. هری سینگه که میخواست پشاور را با مشت آهنین اداره کند شروع به احداث یک تعداد سنگر ها در حدود سرحدات افغانستان کرد. هری سینگه قهرمان و جنگجوی بی بدیل و قوماندان نیرومندی بود که چندین تن از مهاراجا ها را در جنگهای تن به تن چلنج داده بود، همچنان یک تعداد سران شهزاده نشین «مسلم^۲» های هندوستان شمالی را مانند قاصور، سیالکوٹ، ملتان، کشمیر و اٹک در جنگها شکست داده بود. به مجرد رسیدن به پشاور، هری سینگه دست به اعمار مجدد بالاحصار زد که قبلاً بدست امپراتور رنجیت سینگه قسماً ویران شده بود و همچنان در شمال پشاور در جمرود و در دروازه غربی تنگی خیبر دست به احداث قلعه ها و سنگر های دفاعی زد. هری سینگه با تنفس هوای قله های شامخ افغان با اطمینان اعلان نمود که افغانستان را در ظرف یک هفته تسخیر خواهد نمود. به مجرد رسیدن این خبر، امیر دوست محمدخان بخاطر ارتقاء احساسات مذهبی افغانها و مسلمانان هند، خود را امیر المؤمنین اعلام نمود. جالبتر اینکه همه ۲۱ تن برادران رقیب سلطنت به دوست محمد خان، اعلان بعیت کردند. در مارچ سال ۱۸۳۷م. امیر دوست محمد خان لشکر ۸۰۰۰ نفری نیرومند و ۵۰ توپ را تحت قوماندۀ فرزند ارشد خود شهزاده محمد افضل خان و جوانترین فرزند رشید خود شهزاده اکبر به معیت وزیر جنگ، میرزا سمیع خان و برادر ارشد خود نواب جبار خان احضار کرد. زمانیکه از «امیر دوست محمد خان» پرسیده شد که چرا این دو تن را از میان سائر فرزندان خود دست چین انتخاب کردید، در جواب گفت که اولی را بخاطر تجربه و خرد و دومی را بخاطر قوه تعقل و تیزهوشی، رشادت، همیت و "شمشیر ظفرمند" و شکست ناپذیرش انتخاب کردم. کاکای ارشد شهزاده اکبر خان، سردار سلطان محمد خان طلائی، این "شمشیر ظفرمند" یا «بریالی توره» را بعد از منهزم ساختن شاه شجاع در کندهار به شهزاده سپرده بود. احضار نیرو که با تعداد قلیل ۸۰۰۰ جنگجو آغاز شده بود بزودی با پیوستن جنگجویان صافی، جاجی، منگل، افریدی، وزیری، کوهستانی، پنجشیری، قزلباش و جنگجویان یکتعداد گروه های قومی کوچک به ۲۰۰۰۰ جنگجو ارتقاء یافت. نیروهای شهزاده اکبر که متشکل از شش هزار جنگجوی هزاره، ازبک و تترکمن و در جنب آن جنگجویان قومی سائر اقوام شمال افغانستان قرار داشت نیز با لشکر فوق پیوستند. آنها چون جرقه برق بر تنگی خیبر سیل آسیا ریختند. ارقام تخمینی حاکی از آنست که از مجموع این لشکر ۲۰۰۰۰ نفری ۱۳۰۰۰ آن ملیشیا های قومی بودند. جنگجویان به سرعت برق آسا بر فراز دره ها ریختند و روی ارتفاعات غربی دشت جمرود و حاشه شرقی دروازه خیبر سنگر گرفتند. در یکی از شبهای تاریک و سرد ماه مارچ سال ۱۸۳۷م. افغانها

^۱ - General Hari Singh Nalwa

^۲ - Misls

مخفیانه و با سرعت زائدالوصف به پیش رفتند و برفراز بلندی های دشتهای جمرو، دامنهٔ مُقْتَوَس پیشرفتِ خود را توسعه دادند. نیروی افغان حصار کهنه و حصار تازه اعمار شده ولی نیمه کارهٔ جمرو که در آن متجاوز از ۹۰۰ سرباز و افسر سیکه موضع گرفته بودند، تحت محاصره قرار دادند. شب بعدی، قوماندان سیکه در محاذ جمرو یک زن کوچک اندام و شجاع سیکه را غرض آوردن تجدید قواء بیرون از حصار فرستاد. جالب آنست که این زن دلیر در توالی شب قادر شده بود که با عبور از همهٔ خطوط مواضع محاصرهٔ افغان ها به حالت خزیده تیر شود. دم دم صبح بود که جنرال هری سینگه از محاصره آگاهی یافت، بنابراین بخش خاص لشکر سیکه وی که به «الکالی ها»^۳ شهرت داشت به ارتفاعات پشاور بالا رفته و در مقابل حصار جمرو حدود سه تا چهار میل پائینتر معسکر گرفتند. هری سینگه یک کنک زبدهٔ کشفی سواره نظام خود را که به نام «الکالی خاص»^۴ یاد می شد به منظور شکستادن خط محاصرهٔ نیروی افغان ها و پیدا کردن نقاط ضعف مواضع آنها فرستاد. در عین حال هری سینگه لشکر خود را به پیش سوق داده ولی دور تر از لشکر افغان ها در نقطهٔ توقف نمود که آتش توپخانهٔ لشکر افغان به آن نرسد. متعاقباً زد و خورد، جنگ و آتش توپخانه برای چند روز پیهم آغاز شد. سواره نظام الکالی خاص و نیروی پیادهٔ سیکه از طریق رخنه و حمله بالای مواضع افغان ها قویاً سعی میکردند تا خط محاصره را بشکنانند. این همان لشکر امپراتوری سیکه بود که بوسیلهٔ متجاوز از صد جنرال و افسر اروپائی تربیت خاص نظامی دیده بود! بروز یازدهم جنگ دو شهزادهٔ افغان، افضل خان و اکبرخان، جبارخان، من و سائر جنرالان افغان در خیمهٔ قومانده مرکزی جمع شدیم تا در بارهٔ ستراتیژی بعدی میدان جنگ صحبت نمائیم. ما که در بارهٔ یل نیرومند جنگی، جنرال هری سینگه بحث میکردیم مصمم شدیم تا جنرال سینگه را بایدماً بوسیلهٔ سواره نظام تند و سریع الحركت از یک - ترکمن افغان در انزوا قرار دهیم، و بقیهٔ نیروی سواره و پیاده نظام با استفاده از نقاط مرتفع با هجوم بر جناح چپ لشکر سیکه، نیروی سیکه را از حدود پشاور به عقب براند. شهزادهٔ جوان اکبرخان که تازه به سن بیست و یک سالگی پا گذاشته بود تا اندازهٔ از حلقهٔ داخلی صحبت برادر کلان، کاکایش جبارخان و جنرال ها و من پیرامون بحث روی ستراتیژی تنها و بیرون مانده بود. شهزاده اکبرخان بعد از خواب کوتاه یا پینکی خود بیدار شد، از خیمه پا بیرون نهاد و در پهنهٔ آسمان پر ستاره به هزاران ستارهٔ چشمک زنان، بالا نگریست. من هم که نه می توانستم بخوابم، از خیمه بیرون آمدم، با هیبت و بیم به آسمان پر ستاره نگریستم، هرگز آسمان را به این نزدیکی و تقرب ندیده بودم که در دامنهٔ پهناور ستاره های درخشان همان مفاهیم لایتناهی و ابدیت تا این اندازهٔ محسوس در آن نمایان باشد! قدمی به پیش نهاده نزدیک شهزاده ایستادم و پرسیدم خیریت باشد. اکبرخان، همانگونه که اکثریت اعضای خانوادهٔ سلطنتی مرا خطاب می کردند گفت: «سردار فینس» خواب مهیبی دیدم که بیدارم کرد. پرسیدم خواب خوبی بود؟ بعد از مکث کوتاه گفت خوبی و بدی خواب وابسته به تعبیر آن است.

^۳ - Alkalis

^۴ - Khas Alkali

برایش گفتم که در تعبیر خواب نسبتاً خوب هستم، تعبیر خواب را در کلکته از یک گروه مشهور آموخته ام. در جواب گفت: "به هر حال، خواب می بینم که بالای اسپم شمال سوار هستم «اسپ سیاه وی شمال نام داشت»، بر فراز یک کوه نهایت شامخ بالا می شوم، سرانجام وقتی که به ذروه قلعه دفاعی مستحکم میرسم وزش باد تند مرا از اسپم به پائین پرتاب می کند. قوله های باد با چیغ و فریاد عقابان همراه است و باد چنان به شدت میوزد که قریب است مرا از بالای قلعه به پائین پرتاب نماید. من که دیگر گیج شده بودم با صدای بلند گفتم "اوه خدای بزرگ مددم کن"، ناگهان از میان ابرها ریسمانی پائین می آید. صدای اسرار آمیزی به من امر میکند تا ریسمان را محکم بگیرم. ریسمان را محکم می گرم، از فراز کوه به پرواز می آیم، در روشنائی روز روشن از فراز قرارگاه هری سینگه و هزاران عسکر و خیمه ها و صدها توپ غران عبور می کنم. بعداً خود را در کابل می یابم و می بینم که مردم در تاریکی شب به خواب عمیق فرو رفته اند. سرانجام خود را پرواز کنان در کنار مزرعه ای می یابم که کشت آن تازه جوانه زده و پائین می شوم. بعد از خواب بیدار می شوم." بعد از چند دقیقه تفکر گفتم: "فکر می کنم درین جنگ ظفر نصیب تان خواهد شد و موفقیت های بیشماری دیگر نیز بدنبال خواهد داشت. انداختن ریسمان از میان ابرها ظاهراً دلالت بر آن می کند که خداوند شما را دوست دارد و حیات تانرا نجات میدهد. یکروز کابل شما را به مثابه قهرمان استقبال خواهد کرد."

شهزاده تبسم کنان گفت: "فیتس صاحب! امیدوارم تعبیرت درست باشد." بعد پتوی خود را بدور خود پیچاند، در حالیکه انتظار طلوع آفتاب را می کشیدیم، غبار تیره ایکه از دشتهای سنده بلند میشد آهسته آهسته به دامنه افق، رنگ گلابی بخشید. شهزاده اکبر گفت که مشوش از آنست که شعاع آفتاب مستقیماً به روی لشکر افغان می تابد و این نشانه شگون بد است! بعد رویش را به جانب جنوب غرب به طرف قبله سوی مکه دور داد و روی پتویش نماز خواند. بعد دستانش را بلند نمود، کف دستانش به طرف آسمان بود و از خداوند عالمیان خواست تا به ملت افغان ظفر عنایت فرمایند.

نیروی سیکه بعد از دوازده روز تلاش نا امید باز هم قادر به شکست خط محاصره نشد؛ سر انجام جنرال هری سینگه به تاریخ ۳۰ اپریل سال ۱۸۳۷م. به سواری نریان مغرور عربی در حالی به طرف خط مقدماتی نیروی افغان حرکت کرد که شعاع آفتاب بر بدن پوشیده به زره وی می تابید. این حرکت ناگهانی جنرال سیکه برای نیروی افغان جنگ تن به تن پنداشته می شد. وی که خود را در جنگهای شمال هند قهرمان جنگ تن به تن می پنداشت تصور میکرد که بر نیروی افغان برنده خواهد شد؛ هری سینگه که در جنگ های تن به تن به برتری خود مطمئن بود تصور میکرد این یگانه راه شکستاندن خط محاصره نیروی افغان است. هری سینگه سوار بر اسپ به مرکز میدان جنگ رسید، وی که به چندین زبان صحبت میکرد با صدای خیلی بلند حاکی از اطمینان به فارسی گفت: "در بین تان کدام قهرمان جنگی است که با من تن به تن جنگ کرده بتواند؟" بخاطر تعجب و آگاهی همه، و علی الرغم اصرار من، برادر کلانش و سرزنش کاکایش باز هم شهزاده اکبرخان با اسپ سیاه از یک خود از قطار بیرون آمد و وارد نقطه مرکزی میدان معرکه شد. قوماندان سمیع بالای اکبر خان فریاد کنان چیغ زد که به لحاظ وی، پدر و فامیلش

دست به این کار نزنند. آخر الامر قوماندان سمیع با فریاد بلند گفت " به لحاظ خدا نکو!"

بعد از آن قوماندان سمیع خان به سرعت از صحنه ناپدید شد. نام هری سینگه نلوه بنا بر سبیتی که داشت در پنجاب، کشمیر و سنده در هر خانه روی زبان ها بود. تعداد زیاد والدین، اولاد های خود را به نام هری سینگه می ترساندند؛ اگر کار بد کنید هری سینگه میاید و تویخ تان میکند.

اکبر خان که بالای نریان مغرورش نشسته بود و تسمه قیضه آنرا آرام آرام بسوی خود می کشانید، آهسته و شمرده به مرکز میدان جنگ رسید، هری سینگه با صدای بلند و مغرور گفت: "هی بچه قشنگ، از دماغت بوی شیر مادرت می آیه، برو زندگی خوده نجات بتی، برو بیادر کلانته و یا کدام قهرمانته روان کو که همرایم دست و پنجه نرم کنه! برت اخطار میتم، پس برو به گهواره ات!" شهزاده اکبر در پاسخ با صدای رسا گفت: "هی جنرال، جنرال سینگه، به دماغ مه «من» بوی گنده نیش قهرمان پیر میآیه که پیش از پیش مرده است!"

ارتعاش صدای هر دو، چون صاعقه مزدوج، در دامنه کوه های هندوکش که به مانند ناظر غول پیکر ایستاده بودند، مهیبانه پیچید. هری سینگه ناگهان خروش جنگ بر آورد و با گفتن " ظفر کرو" مهمیزی به اسپ بلند بالای عربی خود زد؛ این اسپ از طرف ولینعمت امپراتور رنجیت سینگه " و جنرال لشکر برتانوی اندس" "جنرال کین °" تحفه داده شده بود. شهزاده اکبرخان بدون تأخیر با صدای باور نکردنی و نیرومند خویش نعره برآورد "الله اکبر"، این صدا چنان نیرومند بود تو گویی از هندوکش میخواست با او بپیوندد. او با همان شیوه آشنا به اسپ دوست داشتنی خود شمال مهمیز ناگهانی داد، تسمه قیضه آنرا کش نمود، اسپش از جا جهید و چهار نعل تاخت. اسپ های هر دو چنان چهار نعل به جانب همدیگر تاختند که در سردی صبحگاهان، بخار تنفس شان از دماغ های شان خشانانه بلند شد. از سم اسپ ها که قریب بود از شدت جهش با هم تصادم نمایند، دو رشته سریع الزوال گرد خاک و گل به هوا بلند شد.

قبل از تصادم، هری سینگه که در بسیاری جنگ های تن به تن قبلی چندین بار با مهارت منحصر به فرد خود قادر به نشانه گیری و از پار در آوردن حریفش شده بود، در یک بر سوم خط جهش خود سعی کرد تا تیری را به طرف حریف خود پرتاب نماید، ولی اینبار تیر را از تیر دان کشیده نه توانست. بعد از چندین بار تلاش ناکام، هری سینگه شمشیر ستبر هلالی خود را بلند نمود، در حالیکه اسپ های هر دو از پهلو همدگر می گذشتند سعی کرد تا ضربه ای بجان اکبرخان وارد کند. شهزاده اکبر نیزه دراز افغانی را زیر بازوی چپ خود جابجا و در حالی حالت حمله را اختیار کرده بود که شمشیر مشهور «بریالی توره» را در دست راست خود بلند کرد. بعد از دوبار تهاجم، اسپ ها در مقابل هم ایستادند، سم های شان را خشانانه و محکم به زمین کوبیدند، کلاه های آهنین و زره های هر دو در روشنایی اولین طلوع خورشیدی صبحگاهان به تجلی خاص می درخشیدند؛ اسپ

° - General Keane

ها به تندی از جا جهیدند، در حالیکه هر دو سوار کار از کنار هم می گذشتند، با غریو و قوت زائدالوصف سعی کردند تا با شمشیر خود حریف را ضربه بزنند. در بار سوم حمله هر دو روی زمین های اسپ شان استوار تر از پیش نشستند؛ به مجرد تصادم مرگبار اسپ ها، هر دو توقف نموده و بعد به پاهای عقبی شان ایستاد شدند. در وهله نخست اسپ هری سینگه بزمین خورد و شمشیرش نتوانست به جان شهزاد اکبرخان ضربت وارد کند. حال آنکه شمال اسپ غریونده اکبر خان با کشیدن شیهه مهیب چند ثانیه طولانی تر به پای های عقبی خود ایستاد و بعد از اسپ هری سینگه بزمین خورد. شهزاده اکبرخان شمشیر سنگین و طویل خود را بلند نمود و در یک چشم بهم زدن قادر به وارد کردن ضربات کاری و محکم به شانه راست و سینه هری سینگه قهرمان شد. جنگجوی متجرب هری سینگه خود را خیمه و به مشکل روی زمین اسپ استوار ساخت، به سرعت بطرف کمپ خود فرار کرد، افسران محافظ سیکه به زودی هری سینگه را به خیمه اش رساندند. بعد ها گفته شد که هری سینگه به جنرالان خود تأکید کرد که خبر مرگش را تا زمانیکه قوای امدادی از لاهور نرسیده باشد پخش نکنند، حال آنکه این خبر از قبل به لاهور گسیل شده بود. چند ساعت بعد خبر رسید که ستر درستیز نیرو های امپراتوری سیکه هری سینگه در اثر دو زخم در سینه و شانه و دو زخم " گلوله " سوال بر انگیز در عقب خود، مرده است، پندار عمومی مشعر از آنست که دو زخم عقبی که نام آنها گلوله گذاشته اند، زخم های ناشی از نیزه دراز افغانی شهزاده اکبرخان بود که بجان هری سینگه خلانیده بود. شهزاده اکبرخان در بازی سپورتی افغانی "اشپالک"^۶ نیزه باز ماهری بود، درین بازی، اسپ سوار در حالیکه اسپش را چهار نعل و به تندی می دواند باید سبب را با نیزه از زمین بردارد. بعد ازین مقابله تن به تن، لشکر ها جانب همدیگر تاختند و لشکر عقب رونده سیکه از دره پشاور به عقب زده شد. همان شب شعله هیزمی که جسد هری سینگه را می سوختاند آسمان را بر فراز لشکر سیکه تابان ساخته بود. از جانب دیگر لشکر افغان بیرغ های شانرا بلند نموده و نعره کنان " الله اکبر الله اکبر الله اکبر زنده باد شهزاده اکبرخان، زنده باد امیر کبیر" فریاد سر دادند. شهزاده اکبرخان که بعد ازین جنگ بر پیروزی خویش مطمئن بود، اصرار کرد تا به عمق پشاور به پیش برود. ولی وزیر جنگ امیر، میر سمیع خان که چند ساعت قبل در اوج لحظات جنگ در گوشه خلوت در پناگاهی پنهان شده بود از خلوتگاه بیرون آمده خود را به خیمه قوماندانان رسانید، بعد رو به همه نموده و گفت که از برکت دعا های من بود که چنین ظفری نصیب تان شد. وی تأکید کرد که شهزاده اکبرخان باید با فتح خویش راضی شده باشد و لشکر را دیگر در مخاطره نیندازد زیرا به شدید ترین کمبود لوژیستیکی مواجه است. جنگ جمرود بصورت فراگیر به مثابه ظفر افغانها اعلان شد؛ ولی هدف مأموریت بخاطری حاصل نشد که سیک ها از پایتخت ممتاز و زمستانی سلاطین افغان از شهر پشاور بیرون رانده نشدند.

پایان فصل چهارم

^۶ - Ishpallek